نصاب الرجال

من کلام مرحوم وقار السلطنة

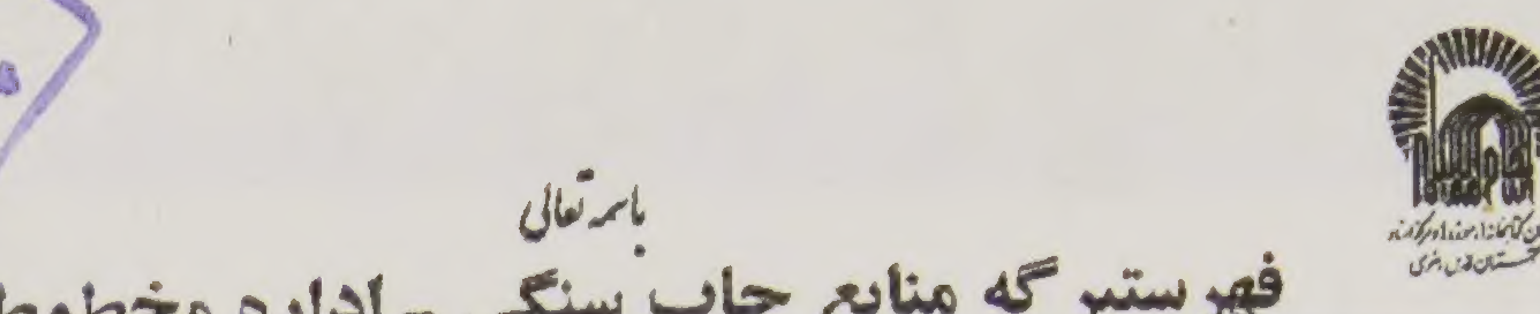
فرزندزاده مرحوم وصال شیرازی

المتخلص به اورنگ

تقدیمی مرحوم مهرمنیر بکتابخانه ... ۱۳۱۲

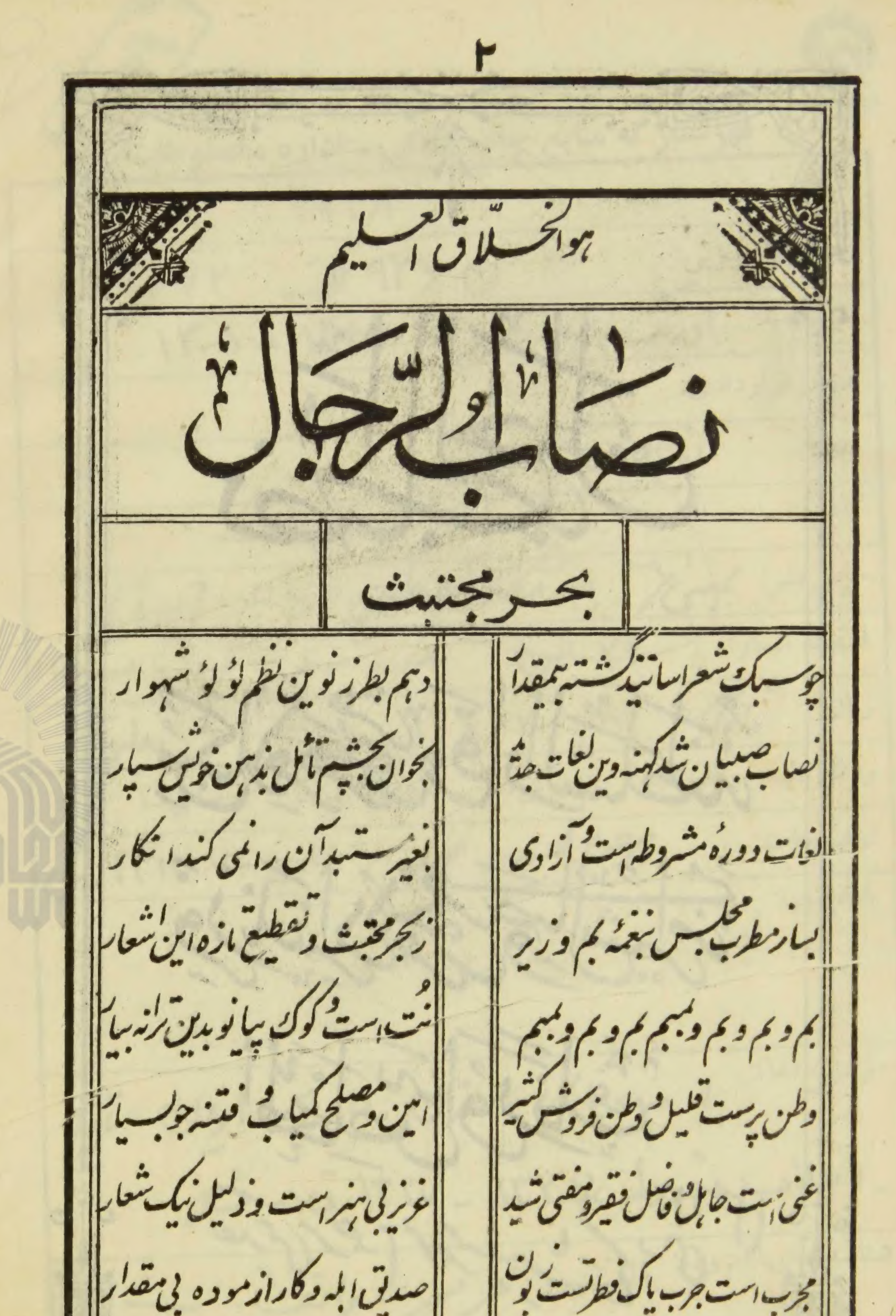
۳۵۹۶

۸۱۰



نصاب الرجال

من کلام مرحوم وقار السلطنة
فرزند زاده مرحوم وصال شیرازی
المتخلص به اورنگ



هو الخلّاق العلیم

نصاب الرّجال

بحر مجتث

چو سبک شعر اساتید گشته بی‌مقدار
دهم بطرز نوین نظم لؤلؤ شهوار

نصاب صبیان شد کهنه وین لغات جدید
بخوان بچشم تأمل بذهن خویش سپار

لغات دورهٔ مشروطه است و آزادی
بغیر مستبد آن را نمی‌کند انکار

بساز مطرب مجلس بنغمهٔ بم و زیر
ز بحر مجتث و تقطیع تازه این اشعار

بم و بم و بم و بمبم بم و بم و بمبم
نُت است و کوک پیانو بدین ترانه بیار

وطن پرست قلیل و وطن فروش کثیر
امین و مصلح کمیاب و فتنه‌جو بسیار

غنی است جاهل و فاضل فقیر و مفتی شید
عزیز بی‌هنر است و ذلیل نیک‌شعار

مجرب است جرب پاک فطرت است زبون
صدیق ابله و کار آزموده بی‌مقدار

کمال عیب و هنر ننگ و معرفت ذلت
گرسنه مرد خردمند و باهنر بیکار

بود نجیب و پدردار و باشرف منفور
شریر و مفسد و نمام محرم اسرار

مطاع و ممسک و بذال خوار و منصف محط
غنی و کامروا دزد و ملحف و طرار

شرافت آفت و عفت بلا و عصمت حمق
منافق است مدبّر دورویی خوش‌رفتار

حکیم بدین مشروطه‌خواه لامذهب
طبیب دشمن جان مهاجر انصار

وکیل دشمن این آب و خاک و ملت و هم
بغیر وهم اگر دیده‌ای بیا و بیار

مبال رهگذر و شوسه راه پر باتلاق
مهندس آفت راه طبیعی هموار

غبی معلّم و آموزگار بی‌ادراک
ادیب هوچی و شاعر چه هاچی بیعار

دروغگو متمدن شجاع بی‌انصاف
قوی است مرد ستمگر ضعیف بی‌آزار

محیط فاسد و افراد خلق بی‌تکلیف
خیال چیست پریشان و زندگی دشوار

محل گردش و تفریح مجلس روضه
مسکن غم و اندوه گریهٔ بسیار

مکان عیش جوانان لاسی فکلی
کجاست حضرت عبدالعظیم یا بازار

هوا کثیف و زمین باتلاق و آب مضاف
بحیره معبر و غربال سقف آهن‌دار

جریده مخزن فحش و مجله جعبهٔ دخل
زمان مخرّب اخلاق و وعظ مانع کار

تهی چه مخزن دولت نهان چه مصرف باج
عیان چه سرقت تحصیلدار و باجگدار

تجرّد آفت جان و عیال موجب رنج
عیال بارچه مستأصل زجان بیزار

خلاف گو و ریاکار کیست روحانی   که نیست معتقد حشر و نشر و روز شمار

رفیق و همدم تریاک و حقه وافور   انیس و محرم تنبک آب و جعبهٔ اسرار

درست رنجبر و نادرست راحت خواه   شکسته قلب خردمند و خاطر احرار

بحر عمل مثلث مکشوف

ای لعبت شیک پاردسو پوش   گر از نظرت شدم فراموش

چون شعر ز فورمه گشته مطلوب   تقطیع جدید را بده گوش

مفسوق مفاسقن مفاسیق   بحر عمل است و نام منقوش

محبوب چه وجه نقد یا چک   مطلوب که هر که دوخت پاپوش

زاید چه حجاب و فسق واجب   مانع چه ریای شیخ مدهوش

منفور چه کارهای بی دخل   رشوت ده و رشوه گیر سرپوش

بی اصل چه دعوی وطن خواه   بی فائده چیست دادن گوش

معنی حقیقی مخالف   میزان وصول و مبلغ سوش

معنی فقیه و مال ایتام   تفسیر کتاب گربه و موش

زائل کن عقل و هوش مرشد   هادی طریق فقر چاپ دوش

جای علما و اهل منبر   هر نقطه که دیگ میز مدجوش

مشروع و حلال باده مفت   یا هر چه که شیخ میکند نوش

معنی تمدّن و تجدّد   پوتین ورد نگت است و کالوش

مال دگران و بذل سلطان   بحر خزراست و قلعهٔ شوش

آثار وطن پرست عالم   مبل مد و سر سرای مفروش

پاک است چه آب دوش و ناپاک   حام خزینه دار بی دوش

امال گزیدگان اعیان   افکندن تازی است یا قوش

بحر تقرب

ایا شوخ خوش خرم عالیجناب   که داری ز میکرد بس اجتناب

ز نیره دادن و گردش لاله زار   وز افشردن دست هر شیخ و شاب

چو فارغ شدی خواهی ار ایمنی   که آسوده کردی ز هر اضطراب

شبی کلبه ام غیرت روز کن   ز روی درخشان چون آفتاب

بزندی سربسته شام تمیز   مهیّا و مبل مد و تخت خواب

ز شطرنج و ورتوش و نرد و بریج   مرا بهره هست بهر ثواب

وگر طالب علمی و معرفت
ملوسُ ملوسٌ ملوسٌ ملوس
قبیح است رفتار اطفال شیک
لئیم و دنی طبع با احتیاط
عرق طاهر است و نجس آب گرد
لباس است ویران کن هر سرای
معلّم پریشان کن فکر طفل
محیط غرض مجلس ملّی است
ترمیون محلّ غرض رانی است
محل خدا داده کسر جسع

زبر کن مر این چند بیت از نصاب
ز بحر تقرب شده انتخاب
وقیح است معنی حاضر جواب
جسور و سبیج واصل و کامیاب
خزینه است گنداب و چشمه است زاب
نجابت متروک و زینت نقاب
پروگرام چه شیب قبل از شباب
غرض ران که افراد عالیجناب
فراموش چه یاد روز حساب
چه تضعیف شیره است و باج دواب

بحر رمل

ای وصالت چون مرام بولشویکی پر خطر
فتنهٔ چشمت نموده عالمی زیر و زبر
احمقاتُ احمقاتُ احمقاتُ احمقات

سالک از بحر رمل این قطعه را برخوان زبر
سینه پر کینه است و دل پولاد و شفقت حرف مفت
مردمی ظلم و مروت کشتن و هستی هدر
اختصاصی مال مردم اشتراکی کار مفت
سیر چبود هیئت دولت گرسنه رنجبر
حرف خوب است و عمل بد دعوی باطل مرام
رنج ملت بی شمار و عجز و زاری بی ثمر
اسم قانون فعل استبداد و مشروطه است حرف
اسم آلت مجلس و مغرض ضمیر مستتر
منفتخور آخوند و سیّد زور گو لیدر دورو
مایهٔ بدبختی احزاب ند و منکر کیست خر
خالصه املاک مخروبه رعیت بی نوا
مرد بی سرمایه تاجر دان تجارت چه ضرر
حرف علّت جهل ملّت نهی چبود کار خیر
امر کار بد بود جهد است کار پر خطر

حرف تنبیه است خوب و حرف تاکید است حبس
حروف استثناست افعال رجال ذوالقدر

اسم فاعل چراجانب اسم معنی چه وکیل
ملت اسم بی مسمی مال و ثروت حرف جر

نیک نفسی فعل ماضی به سرشتی فعل حال
فعل مستقبل بخواری خوردن خون جگر

چهار چیز است امتیاز ما ز اقوام و ملل
کلّه بی مخ چانه بی حس چشم کور و گوش کر

شد نتیجه جنبش و بیداری ما تا کنون
پاره چانه غصّه روزی گریه توشه نسیه در

ناجوانمردی رشادت بیحیائی افتخار
غارت اسباب سرافرازی و ظالم مفتخر

مکر و تزویر و نفاق و حیله و غارت شعار
ذلّ و فقر و مسکنت خواری و ویرانی ثمر

عدل افسانه بود از دورهٔ نوشیروان

این زمان داد و دهش تضییع وقت و دردسر
هیچ دانی چیست مشروطه در ایران حرف مفت

زانکه از روز نخستین کس ندید از وی اثر
چاپلوسی و تملق کرنش و تعظیم و مدح

کاردانی و لیاقت دان و کسب بی ضرر
عزت و نفس و شرف واهی و استغنای طبع

ذلت و درماندگی و خواری بی حدّ و مر

بحر رجز

ای شوخ شنگ تندخو محبوب شیک کج زبان
کز سنبلان بسترده مو بهر فریب این و آن

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

بحر رجز شد بی سخن کاه رجز خوانی بخوان
جود است آثار جنون مرد سخی خوار و زبون

مفلس ز هر آفت مصون جز آفت زخم زبان

صائم خرف خائن غنی بی قدر شیخ منحنی
ذیجاه اشخاص دنی کز بیم جان ناخورده نان
شهزاده چه اخلاق بد فاسد خیال مستبد
مفسد وطن خواه جلب مرد مدلس کامران
نشنیده نصح ناصحان ناخوانده قدح دشمنان
نادیده عیب خویشتن ناگفته اغراض نهان
سهل است و آسان کار بد بسیار باشد یار بد
ترک صفات دیو و دد دشوار باشد بیگمان
معدوم صدق و راستی منفور مرد راستگو
مستور مشی مملکت مشهور فقر بیکران
نام وکالت افتضاح خون وطن خواهان مباح
بی حسی ملت یقین بدبختی مردم عیان
باشد پریشان حال ما بیحد بود آمال ما
محفوظ استقلال ما از التفات دیگران
علم و کمال و معرفت خواری و ذل و مسکنت

حق گو بود مهدور دم هتاک بگسسته عنان
صدق و صفا سهو و خطا حمق است احسان و عطا
جهل است درد بی دوا بذل است نام بی نشان
چادر حجاب بی ثمر عریان چه شدی و صدر و سر
پوشیده روی آستر پیدا کمربند میان
شیرین زبان فارسی ترکی بود تند و خشن
باشد لغات اجنبی تلخ و عفن در هر زمان
سادات آزادی طلب آخوند مشروطه روش
خواهد کس ار بیند عیان دارد در ایران نشان
کیف و کراوات و فکل تعلیمی و مندیل کج
لباده تنگ و زلف گل گرون کلفت و بدزبان

بحر تقرب

ایا شوخ شنگول نیکو شمائل | که گشته کلاهت برخساره حائل
چو طبع کلوپ جوانان ایران | بتغییر فرم کله گشته مائل

فرو بندم از قدح و از مدح ان لب
که نماید این کارها حل مشکل

عجیبٌ عجیبٌ عجیبٌ عجیبٌ
زبحر تقرب بخوان در محافل

بود زندگی زحمت و مرگ راحت
چو مخذول دانا و ذیجاه جاهل

مواسات مکر و فریب و تقلب
مساوات لاف است و دعوی باطل

بود حامی رنجبر دزد زیرک
خطا کار لیدر گرفتار غافل

غلاظ و شداد است مأمور دولت
فشار و عتاب است معنی جاهل

ملخ بیجد و حصر و سن هست وافر
قنات است خوابیده خشکیده حاصل

تهی دست ملاک و زارع گرسنه
سیه زخم چه قطع نسل عوامل

قضا چیست مامور مالیه ترک
قدر چیست بخشنده حق و باطل

وزارت آب و کفیل و معاون
بود رنج برده زعهد اوائل

کلک دام تذویر و دستار آفت
کلک زن بود مرد عالی وسائل

وکیل است دلال کار خصوصی
ندیم است اموزکار رذائل

رزالت چه تحریک اتباع سرکش
شجاعت چه طغیان و تسلیم خزعل

دو چیز است معنی کمیاب و نادر
یکی شیخ صالح یکی مرد کامل

یتیم است محروم از ارث آبا
بود بوریا فرش و ویرانه منزل

سطبری سینه کلفتی گردن
بود معنی مرد دانای فاضل

خوراک گواراتر از شیر مادر
بود مال ایتام و حق اراذل

مرام تجدد طلبهای ایران
بود بی لجامی و بسط رذایل

تجدد چه دشنام خیام و سعدی
تمدن چه تمجید شکسپیر و هرشل

حرام است پوشیدن ردی نیکو
حجاب است واجب برخسار بدگل

خط خوش چه منسوخ و کمیاب خوشخط
مرقع بود جامهٔ مرد فاضل

سبک مغز امیدوار ترقی
تهی مغز کوشندهٔ مایوس عاقل

غرب چیست سرمایه بکر است معدن
خطیر است بی مایه فرتوت کاهل

بیان حقیقت بود ترک اولی
نفاق و دو روئی بود شغل شاغل

بحر سبک یا خفیف

ای بت خوش لباس بد رفتار
تا بکی فکر صافی شلوار

با وجودی که وقت کم داری
با تو دارم یکی دو ساعت کار

خواهمت گفت از ره شفقت
ترک کن این رویه و رفتار

پی تحصیل کوش در شب و روز
کسب اخلاق کن بلیل و نهار

معنی مذهب و دیانت را / کر بفهمی نمیکنی انکار
بهر تنبیه در که تفریح / با تامّل بخوان مراین اشعار
وَاقِعَاتٌ مَوَاقِعُ وَقَعَتْ / هست بحر سبک بدین هنجار
هست مامور خارجی زائد / بخداوند واحد قهار
ضد ایرانیان بود قونسول / نوکر اجنبی است کارگذار
دردهای عموم بی درمان / پیشوای عوام بی کردار
حق مشروع مال طفل یتیم / دام تذویر لحیه و دستار
نبع شفقت و رذالت چیست / خانه شیخ و حوزهٔ دربار
معنی اتحاد و یکرنگی / هست رنگ جلیقه و شلوار
چیست بیچاره خرج بیش از دخل / کیست درمانده مرد عائله دار
قرض فرض است و مشکل استقراض / لنگ چه کار شام و کار نهار
فرش قالی دکان فرش فروش / مبل و آئینه و که سمسار
فاش اغراض فاسد احزاب / کشف مقصود اصلی احرار
قصد لیدر گرفتن لیره / مشت باشد نمونه خروار
کار مشروطه خواه واقعی است / کردن از کار پیش استغفار

فحش و تهدید و تهمت و خواهش / هست آزادی قلم بشمار
مجلس روضه محفل تفریح / رستوران و هوتل محل قمار
توپخانه محل گردش خلق / سینما جای مردم بیعار
معنی خاص کاسب طهران / هست لامذهب و کله بردار
نرخ یک من فزون تر از یک ری / جنس بد وزن کم قسم بسیار
نذر پر رنج و بی فره سمنو / شله زرد است نذر بی مقدار
مرد خر پول کیست جنتلمن / زن بد کار چیست سم الفار
تلفن چیست چانهٔ بیخود / تلفنچی است کاشف اسرار
اندرین ملک هر که گشت مریض / نیست جز مرگ داروی بیمار
مستحق کیست صاحب اجری / معنی مفت خور بود سربار
متفرعن که حضرت والا / متغیر چه بنده و سرکار
متقلب درون جامهٔ ناز / اندرین ملک صنف صنعتکار
آلت مهربانی زن و شوی / مهرهٔ مار و مدخل گفتار
مایهٔ افتخار مرد و زنی / انکه از خلق ساخت کله منار
خواند باید مدام در شب و روز / وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّار

بحر مثنوی مولوی

ای بت مه رو کتان پیرهن — تا بکی زیر یقه سیم ذقن
از کراوات و فکل کر بگذری — چیز دیگر نیست زیر پیرهن
مدتی شد ترک الغار نصاب — سال نو شد بشنو این تازه سخن
مشکلات مشکلات مشکلات مشکلات — هست بحر مثنوی بشیک و ظن
کارخانه ریسمان بافی خیال — چه ستم محو چرخ پیره زن
ناله های خارکش در گوشها — نغمهٔ چنگ است و لحن خارکن
رعد بی سیلاب و ابر بی مطر — جوش احرار و بیانات حسن
خرب آتش دان مرام آتش زنه — کاه و حلاج است و تاجی پنبه زن
ریش چو د صولت مردان پیش — بی سبیلی افتخار این زمن
هست حمام عمومی منجلاب — کیسه کش دباغ و دخمه جامه کن
شوخ مشکین موی اسباب صداع — بی سخن چون نافه مشک ختن
محتکر بلاک و مالک چه حریص — فتنه جو محبوب و فتنه چه فطن
سرسرک آثار شاهان سلف — کامرانی اصطکاک مرد و زن

سرسری چو د امور مملکت — کار جدی استفاده خویشتن
درد بی درمان و دکتر بی سواد — هست لوح امتحان جسم بدن
رشوه افسون باشد و افسانه چیست — جزء جمع ما و عشق کو هکن
رمز بی مفتاح چه خط سیاق — سابقه خدمت بود و جه حسن
رانده هشیار است و درمانده صدیق — مسخره ذیرای و دلقک مؤتمن
جای صرف شمع و نفط و قند و چای — هست سقاخانه یا بیت الحزن
نذر اطفال مسلمان غیور — جام مشکول است یا تیغ و کفن
چیست واجب روضه در هر صبح عید — مستحب اطعام دسته سینه زن
تعزیه توهین اولاد علی — بر سر هر کوچه با لحنی خشن
حج چه بذل مال اشخاص لئیم — در بیابان بر گروه راهزن
عمره عمر خویشتن دادن بباد — بر خلاف امر حق ذو المنن
خنجه احسان و جنایت کار خیر — حرف حق کفر است کافر کیست من

بحر اخرب

ای بت طناز چانه چال — تا بکی این غنج و این دلال

بی سبب از دوستان مرنج — بی هده بر خویشتن مبال
دور صباوت گذشت و گشت — نوبت تحصیل جاه و ملال
تا نکنی کسب علم و فضل — نیست ترا غزت و جلال
گرچه خردمند شد ذلیل — گرچه کمال آمده وبال
لیکن با این همه بدهر — صرفه برد مرد باکمال
کسب هنر کن که بی هنر — نیست خریدار این مقال
مرد مهذب چه بی نظیر — جهل مرکب چه بی زوال
مانع روزی بدهر چیست — خجلت و شرم است و انفعال
صاحب ثروت بملک کیست — قلدر و نادان و بدسگال
کافر مطلق بنزد خلق — منکر جفر است و رمل و فال
فال نخود وحی منزل است — رمل بود امر ذوالجلال
شیخ و خرافات قابله — حصن بود دلبر است آل
کان ریا چیست شیخ شهر — معدن اوهام پیره زال
دوغ چه مشروب بی صداع — خلوت بی مدعی مبال
حمق بود موجب ثمن — فکر بود علت هزال

مدح بود گفته دروغ — معنی هجو است وصف حال
صاحب عزم است مستبد — مجری قانون که مارشال
عدل چه سیمرغ و کیمیا — صنعت وهم است جاه و مال
دانشش چه نسوان بی حجاب — فاشش چه بی حسی رجال

بحر سبک

ای سویلیزه یار مستفرنگ — ارز و مندسار دین و خرچنگ
گوش ده گفته های نغز مرا — نشود گر ز شعر خلقت تنگ
مفلساتن مفالسن فلسن — هست بحر سبک بدین آهنگ
شارلاتان چه مدیر شغل مهم — سویلیزه رجال مستفرنگ
عقل و هوش و لیاقت و تدبیر — مکر و تذویر و حیله و نیرنگ
علم ترک زبان مادری است — دیپلمه چه مسافرین فرنگ
دیپلمات آنکسی که بتواند — گشت در هر دقیقه چندین رنگ
مجتهد شاربین اب فرات — که بسوی وطن کنند آهنگ
متخصص طبیب کم تحصیل — متواضع ادیب بی فرهنگ

متهور چه قاضی حق گوی — که زند پشت پا بنام و به ننگ
عاطفه حرف مفت و احساسات — یکی از لفظهای پوچ قشنگ
در معارف بود کمال الملک — یکی از وصله های ناهمرنگ
شغل بی طفره کار بی تعطیل — شرب افیون و چرس و شیره و بنگ
دائم الحزن مرد با وجدان — که در این مملکت نموده درنگ
چه بود صوت خوش مفرح قلب — مسکر واقعی است ناله چنگ
دائم السکر عارف واصل — دائم الخمر احمق الدنگ
شعر چه جمله های نامربوط — ادبیات شعرهای جفنگ
روزنامه وسیله روزی — تهمت و افتری سهام خدنگ
معنی اعتراض قانونی — قطع اجری و خوردن اردنگ
چوب تکفیر حربهٔ علما — که فرستد حریف را بفرنگ
پاسخ حرف منطقی صحیح — عرّه و جفنگ است و تیز و کلنگ
معنی سیم خالص رائج — لعبت شیک و شوخ و ساده و شنگ
خوب کم بد زیاد منصف هیچ — زین سبب گشته است قافیه تنگ
وزرای قدیم مسندخواه — نامشان چیست سنگ قلماسنگ

حرف حق تلخ در مذاق عموم — دشمن جان خویشتن اورنگ

[illegible]

داد معشوقه بعاشق پیغام — که کند مادر تو با من جنگ
هر کجا بیندم از دور کند — چهره پرچین جبین پرآژنگ
از نگاه غضب آلوده زند — بر دل نازک من تیر خدنگ
از در خانه مرا طرد کند — همچو سنگ از دهن قلماسنگ
مادر سنگدلت تا زنده است — شهد در کام من و تست شرنگ
نشوم یکدل و یکرنگ ترا — تا نسازی دل او از خون رنگ
گر تو خواهی بوصالم برسی — باید این ساعت بیخوف و درنگ
روی و سینهٔ تنگش بدری — دل برون آری از آن سینهٔ تنگ
گرم و خونین بنش باز آری — تا برد ز آینهٔ قلبم زنگ
عاشق بیخرد و ناهنجار — نه بل آن فاسق بی‌عصمت و ننگ
حرمت مادری از یاد ببرد — مست از باده دیوانه زنگ

رفت و مادر را افگند بخاک — سینه بدرید و دل آورد بچنگ
رو بسر منزل معشوقه نهاد — دل مادر بکفش چون نارنگ
از قضا خورد دم در بزمین — اندکی رنجه شد او را آرنگ
از زمین باز چه برخواست نمود — پی برداشتن آن آهنگ
دید که از آن دل آغشته بخون — آید آهسته برون این آهنگ
آخ دست پسرم یافت خراش — وای پای پسرم خرد بسنگ

ایرجا ورنه لطیفی و متین
شعرهای تو لطیف اند و قشنگ

طبع کننده :- علی اکبر جهرمی و شرکاء جے جے هسپتال
بمبئی پُست نمبر ۸
مطبوعه المطبعة المصطفویه بمبئی نمبر (۹)



۸۱۱
/۶۲
الف
۹۲۶
ن

